

نقد کتاب مبانی استنباط حقوق اسلامی

سیدعبدالرحیم حسینی*

چکیده

پای‌بندی به اصول تدوین کتب آموزشی علوم انسانی، به‌خصوص در مباحث فقهی، حقوقی، و اصول فقه از الزاماتی اجتناب‌ناپذیر است. با کندوکاو در شیوه نگارش، پیکربندی مباحث و محتوای علمی کتاب *مبانی استنباط حقوق اسلامی* مواردی چون فقدان وحدت سبک در پیکربندی مطالب، نادیده‌انگاری منطق تدوین و دستاوردهای متأخران و معاصران، فقدان ارتباط منطقی میان برخی عناوین مطرح‌شده، فقدان بهره‌مندی از مستندات لازم، کاربردی‌نبودن برخی مباحث مطرح‌شده، ناهم‌گونی استدلال‌ها، چشم‌پوشی از آموزه‌های اساسی، بهره‌نبردن از یافته‌های جدید حقوقی و قوانین موضوعی بازنگری‌شده، و جزم‌انگاری قواعد محل اختلاف این کتاب را از ابعاد گوناگون نقدپذیر کرده است. از سوی دیگر، ضرورت کاربردی‌کردن متون آموزشی حقوقی و انطباق‌ها با آخرین یافته‌ها و تطبیق با قوانین عرصه‌های مختلف، با تأکید بر نظریه‌های عالمان فقه و حقوق و دانش اصول بر اهمیت این نقد می‌افزاید. از آن‌جاکه هدف نگارش این کتاب تهیه متن آموزشی متناسب با شرایط کنونی دانش حقوق و آماده‌سازی دانشجویان برای انجام‌دادن تحقیقات حقوقی است، دست‌کم بازنگری در مباحث آن به‌منزله متن آزمون‌های تحصیلات تکمیلی و استخدامی ضروری است.

کلیدواژه‌ها: اصول فقه، متن آموزشی، الفاظ، ادله احکام، اصول عملیه.

۱. مقدمه

آموزش دانش اصول فقه در برخی از رشته‌های دانشگاهی، به‌ویژه رشته‌های مختلف حقوقی و فقه و مبانی حقوق در کشورهای اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد. از نیمه نخست سال ۱۳۰۰ ش، که گروه‌های حقوق و رشته‌های وابسته به آن وارد نظام آموزش عالی علوم انسانی در ایران شد، علم اصول فقه و قواعد استنباط فقه و حقوق نیز جایگاه ویژه‌ای را کسب کرد. پس از سپری کردن فراز و فرودهای فراوان، امروزه نیز از منزلت بی‌نظیر، بلکه بی‌بدیل آن کاسته نشده است و به‌منزله یکی از آموزه‌های بنیادین حوزه معرفت‌های فقهی و قانونی و اساسی‌ترین دانش زمینه‌ای برای استنباط حکم و قانون و تجزیه و تحلیل متون فقهی، حقوقی، و قوانین جاری به‌شمار می‌آید. نظر به اهمیت قواعد و ضوابط ارائه‌شده در دانش اصول و کاربردهای نظری و عملی آن صاحب‌نظران عرصه استنباط و فقه و حقوق پیوسته کوشیده‌اند تا به قواعدی دست یابند که از اتقان و کارآمدی لازم برخوردار باشند. از جمله کتاب‌های مطرح و بااهمیت برای دروس آموزشی دانشگاه‌های معتبر و آزمون‌های مختلف علمی مقاطع تحصیلات تکمیلی و استخدامی رشته‌های حقوق، کتاب *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، تألیف ابوالحسن محمدی، است. کتابی که بنابه ضرورت و کثرت درخواست متقاضیان به‌دفعات چاپ و منتشر شده و بدون این‌که نقد یا بازبینی شود، اکنون به چاپ پنجاه و پنجم رسیده است. از آن‌جاکه مخاطبان این کتاب پیوسته طبقه‌ای از دانش‌طلبان و دانشگاهیان بوده‌اند که به‌لحاظ شرایط علمی و موقعیت آموزشی در پی برآمدن از عهده آزمون‌های مختلف دانشگاهی بوده‌اند، ابعاد انتقادپذیر و ایرادات شکلی و صوری و محتوایی آن از دید صاحب‌نظران و اهل تأمل و نگاه نقادانه ایشان برکنار مانده است. اکنون اگرچه دیر هنگام است، موعد آن است که پس از چند دهه حاکمیت این اثر بر عرصه آموزش دانش اصول فقه و آزمون‌های مرتبط، به ابعاد و جهات نقد و ایرادات علمی شکلی و صوری و محتوایی آن توجهی جدی صورت گیرد. بر صاحب‌نظران پوشیده نیست که با تمام فوایدی که بر دانش اصول مترتب است، چند دهه‌ای است که نظام آموزش عالی در امر آموزش مباحث و مسائل این دانش توفیق چندانی نداشته است؛ آسیبی که سهم عمده‌ای ناشی از انتخاب متون درسی بازبینی نشده و آن دسته از آثار است که برحسب نیاز و ضرورت‌های آموزش عالی در وضع کنونی به دانشجویان معرفی نمی‌شوند و اولویت‌های فعلی در تدریس این متون در نظر گرفته نمی‌شود. در این فرصت، کوشش بر آن است تا ضمن پرهیز از ورود به جزئیات مطالب، با در نظر گرفتن خطوط کلی مباحث کتاب *مبانی استنباط حقوق اسلامی* این اثر از نظر شکلی و محتوایی نقد و بررسی شود.

۲. انتقادات شکلی و صوری

بی‌تردید، از جمله روش‌های انتقال صحیح و کامل مطالب علمی و آموزشی به مخاطبان، به‌ویژه در سطوح اولیه آموزش عالی، توجه به طبقه‌بندی و دسته‌بندی علمی و منطقی مباحث در قالب پیکربندی منظم و متناسب بخش‌های مختلف متون آموزشی است؛ امری که اهتمام به آن از چند جهت ضروری و لازم به‌نظر می‌رسد. از مهم‌ترین ضوابط شکلی و قواعد مربوط به نحوه چیدمان مسائل علمی می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. دسته‌بندی مباحث باید از سبک و سیاق واحدی تبعیت کند تا موجبات سردرگمی و سرگردانی مخاطب نوآموز را فراهم نیاورد؛ ۲. ارائه مطالب و مباحث براساس آخرین یافته‌ها و برجسته‌ترین سبکی که از سوی صاحب‌نظران درجه اول و پیش‌گامان دانش موردنظر رعایت و لحاظ شده است تنظیم و تدوین شود؛ ۳. وحدت روش در ارجاعات و استنادات؛ ۴. به‌کارگیری تعابیر شیوا، گویا، جذاب، و درعین حال پرهیز از جملات طولانی و پرتکلف؛ ۵. تأکید بر آموزه‌های قواعد مسلم و پذیرفته‌شده از سوی صاحب‌نظران و پیش‌کسوتان. این‌ها از جمله قواعد اساسی لازم و پایه‌ای به‌شمار می‌روند که رعایت آن‌ها برای تنظیم و تدوین یک متن آموزشی در رشته‌های گوناگون علوم انسانی ضروری به‌نظر می‌رسد؛ اموری که در این کتاب بدان‌ها توجهی نشده یا کم‌تر به آن‌ها التفات شده است. از این‌رو، جهات نقد شکلی کتاب در ادامه بررسی می‌شود.

۱.۲ فقدان وحدت سبک در پیکربندی مباحث

کتاب از سبک و سیاق واحدی تبعیت نکرده است. برای نمونه، موارد عمده و اساسی را یادآور می‌شویم:

۱. در نگاهی اجمالی، به فهرست مطالب کتاب پرداخته می‌شود که در قسمت‌های آغازین آن عنوان کلی و جامع برای پیکربندی مطالب «بخش» به‌کار رفته است. بر این اساس، بخش اول از صفحه ۷ تا ۲۷ و بخش دوم از صفحه ۲۷ تا ۳۲ مباحث مطرح‌شده را در بر می‌گیرند و مطالب این صفحات به‌عنوان زیرمجموعه این دو بخش قرار گرفته‌اند، اما با ورود به مباحث بعدی عنوان کلی تبدیل به «گفتار» می‌شود و مطالب صفحه ۳۳ به بعد زیرمجموعه چندین گفتار قرار می‌گیرند و در ادامه، برخلاف روش طی‌شده، رویه متفاوتی اتخاذ شده است. در صفحه ۱۲۵، یعنی ذیل گفتار پنجم، با عنوان «مطلق و مقید، مجمل و مبین» مطالب مجدداً تقسیم به بخش اول و بخش دوم می‌شوند و بخش اول به مطلق و

مقید و بخش دوم به مجمل و مبین اختصاص داده می‌شود و بخش‌ها زیرمجموعه گفتار قرار داده می‌شوند و باز در ادامه از این روش نیز عدول می‌شود و طبقه‌بندی براساس گفتار ادامه می‌یابد و هیچ مطلبی با عنوان بخش مطرح نمی‌شود. سبک عنوان‌بندی از صفحه ۱۴۳ به بعد باتحول دیگری مواجه می‌شود و برخلاف قسمت‌های آغازین، از گفتار هفتم تا پایان اثر با قسمت‌بندی‌هایی چون «دلیل اول...» و «قسمت اول...» مواجه می‌شویم که از حیث دسته‌بندی و عنوان‌بندی کاملاً متفاوت با مباحث پیشین است؛

۲. اگر نگاهی اجمالی به ارجاعات و استنادات افکنده شود، پیداست که نحوه ارجاع در کتاب متفاوت است و در تنظیم آن‌ها از شیوه واحدی تبعیت نمی‌شود. برای نمونه، در مواردی فقط به عنوان کتاب و جلد و صفحه آن اشاره شده است؛ از قبیل پانوشت صفحات ۹، ۱۶، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۸۲، ۹۴، ۱۶۷، ۳۰۵. در مواردی، علاوه بر عنوان اثر، اسم کامل نویسنده نیز آمده است، نظیر پانوشت صفحات ۴۵، ۵۲، ۷۳، ۷۹، ۹۸، ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۳۸. در مواردی، علاوه بر عنوان کتاب و اسم، به ناشر و محل نشر و تاریخ نیز اشاره شده است، از قبیل پانوشت صفحات ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۶۴. اگرچه ممکن است این نحوه ارجاع‌دادن به منابع در حد خود محل چندان ایراد و اشکالی نباشد، اگر قرار بر این است تا اثری به منزله مرجع معتبر علمی درسی آموزشی و پژوهشی باشد تا دانشجویان و جویندگان دانش اصول از آن به مثابه کتاب پایه بهره ببرند و از سبک پیروی شده در آن در تحقیقات خود استفاده کنند، این ایراد و اشکال به دیگر تحقیقات انجام شده نیز سرایت می‌کند و از صلابت علمی آن‌ها خواهد کاست؛

۳. در صفحات گوناگون کتاب، تطبیقات حقوقی و فقهی مباحث مطرح شده باجدیت تمام صورت گرفته و این امر به منزله اصلی اساسی مدنظر قرار گرفته است، از قبیل شماره ۳۸ در صفحه ۳۵ با عنوان «حقیقت و مجاز» که برای آن پنج نمونه از متون قانونی و حقوقی مثال و تطبیق آورده می‌شود، شماره ۴۳ در صفحه ۴۰ با عنوان «حقیقت عرفی و اقسام آن» که مستند آن حقوق مدنی دکتر شایگان (شایگان ۱۳۷۵: ۵۲۱ به بعد) و حقوق مدنی دکتر کاتوزیان (کاتوزیان: ۱۱۰) و حقوق مدنی دکتر امامی (امامی ۱۳۴۰: ج ۱، ۴۷) و ماده ۳ قانون ملی شدن آب‌ها قرار داده می‌شود، شماره ۸۱ در صفحه ۷۴ با عنوان «تعریف منطوق و مفهوم» به کتاب مقدمه عمومی علم حقوق جعفری لنگرودی (جعفری لنگرودی: ۲۵۵) مستند می‌شود، شماره ۸۵ در صفحه ۷۷-۷۸ با عنوان «دلالت اشاره» با مستنداتی از قانون مدنی و قانون ثبت توضیح و تفسیر می‌شود، شماره ۱۲۴ با عنوان «صور مسئله عام و خاص» ضمن صفحات ۱۲۲-۱۲۶ به رأی هیئت عمومی دیوان عالی کشور منتشر شده در روزنامه

رسمی و موادی از قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳/۱۱/۱۵ توضیح داده می‌شود؛ رویه‌ای که در مواردی محدود براساس آن عمل می‌شود و نیز در موارد عدیده از قبیل صفحات ۳۲۰-۳۴۴ از جمله مهم‌ترین مستندات مباحث انجام‌شده را دانش‌نامه حقوق جعفری لنگرودی و فلسفه حقوق کاتوزیان قرار می‌گیرد، اما در مقابل در اغلب مباحث نه تنها به متون حقوقی و مواد قانونی هیچ التفاتی نمی‌شود، از بهره‌بردن از مباحث جدید اصولی و مراجعه به تحقیقات و پژوهش‌های انجام‌شده در دوره‌های اخیر نیز دریغ می‌شود؛ ۴. مؤلف در مواردی خود را پای‌بند به این امر می‌داند که از منابع اصول فقه اهل سنت باسطن و تفصیل قابل توجهی استفاده کند و از آن‌ها نیز به‌منزله منابع مباحث و نظریات مطرح‌شده بهره‌گیرد؛ نظیر شماره ۱۵۸ در صفحه ۱۶۵ که مباحث آن به پانوشته‌های کتاب *المستصفی* (غزالی ۱۳۹۰: ج ۲، ۷۸) استناد شده، شماره ۱۶۰ باعنوان «تعریف سنت» به کتاب *اصول الفقه خضری‌بیک* (خضری‌بیک ۱۹۶۹: ۷۶) و *غایة الاصول فی شرح لب الاصول* (ابن یحیی ۱۹۴۲ م: ۱۰۶) استناد شده، شماره ۱۷۷ باعنوان «نظریه عصمت امت» در صفحه ۱۸۷ فقط به کتاب *الفقه الاسلامی فی ثبوت الجدید* مستند شده است. هم‌چنین، سایر مواردی که مستند مباحث یا از منابع اهل سنت است یا بحث به‌صورت تطبیقی است، در مواردی، چنین رویه‌ای کنار نهاده شده و از هرگونه ورود به این منابع اجتناب شده است. بی‌شک اگر قرار بر این است تا بحث اصولی به‌صورت تطبیقی انجام گیرد که در جای خود از اهمیت فراوان و انکارناپذیری برخوردار است، بایسته است که این سبک در همه مباحث کتاب یا حداقل در مواردی که تناسب برقرار است رعایت شود، اما اگر قرار بر عدم مطالعه و بررسی تطبیقی است، بهتر است از همان ابتدا از ورود به این مسائل که نتیجه‌ای جز پیچیدگی و سختی فهم مباحث برای دانشجویان ندارد پرهیز شود. علاوه‌براین، واردکردن دانشجویان مبتدی به مباحث تطبیقی پیش از آن‌که با آموزه‌ها و قواعد مسلم اصول فقه آشنا شوند، امری است که دست‌کم آسیب‌های آموزشی فراوان را در پی دارد.

۲.۲ نادیده‌انگاری منطق تدوین متأخران و معاصران

روش پیش‌گرفته‌شده در تنظیم مباحث کتاب از جمله سبک‌هایی است که شیوه‌های تازه‌یافت را نادیده می‌گیرد و موجب می‌شود که مخاطب کتاب از دستاوردهای استنباطی بسیاری از صاحب‌نظران و تجربه‌های اهل تحقیق در امر استنباط مطلع نشود؛ برخلاف سبک‌های رایج، که از جمله آن‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: روش شیخ محمدحسین

اصفهانی (م ۱۳۶۱ ق) در کتاب *الاصول علی النهج الحدیث* (اصفهانی ۱۴۱۶ ق: ۱۱۷) روش شیخ محمدرضا مظفر (م ۱۳۸۳ ق) در *اصول الفقه* (المظفر ۱۳۷۵ ش: ج ۱، ۸) که براساس آن چنین مباحث و قواعد اساسی دانش اصول در پنج قسمت دسته‌بندی می‌شود:

۱. مباحث الفاظ که موضوع بحث آن قواعد عمومی حاکم بر مدلول الفاظ و ظواهر آن‌هاست؛
۲. مباحث عقلی با محوریت لوازم احکام و ملازمات حاکم بر رابطه بین حکم عقل و حکم شرع؛
۳. مباحث حجت با موضوعیت حجیت و دلیل؛
۴. اصول عملیه با محوریت احکام و قوانین حاکم بر موارد شک و تردید در حکم واقعی و فقدان دلیل اجتهادی؛
۵. خاتمه که موضوع آن بحث از تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید است (همان).

هم‌چنین، روش صاحب‌نظرانی چون شهید سیدمحمدباقر صدر (۱۴۰۰ ق) در آثار ماندگاری چون *دروس فی علم الاصول* (شهید صدر ۱۴۲۵ ق: ج ۱، ۱۸) اگر به سیر بازنگری این صاحب‌نظران در سبک تدوین مباحث و قواعد دانش اصول توجه کنیم خواهیم دید که غرض ایشان از ارائه سبک‌های جدید این بوده است که استفاده از این دانش آسان شود برای طبقه‌ای از جویندگان علم که می‌خواهند ضمن آگاهی از این مباحث از تجربه‌های اندوخته‌شده برای روش‌مهندسازی اطلاعات علمی اصولی و تدوین منطق استنباط بهره‌ای گیرند. به‌ویژه دو صاحب‌نظر اخیر در پی آن بوده‌اند تا مباحث اصول فقه را در راستای آسان‌سازی فراگیری دانشجویان و دانشگاهیان ارائه کنند، اما در کتاب موردنظر ما التفاتی جز در حد اشاره‌ای اندک به نکته موردنظر ایشان و کوشش و تلاش صورت‌گرفته از سوی آنان نشده است. درحالی‌که براساس تجربه‌های درسی و پژوهشی به‌دست‌آمده در آموزش دانش اصول و در راستای بهبود کیفیت فراگیری آموزه‌های آن برای طلاب و دانشجویان بازنگری شکلی و صوری جدی لازم است و صاحب‌نظران معاصر این عرصه کوشش فراوانی را در این راستا متحمل شده‌اند.

۳.۲ فقدان ارتباط منطقی میان برخی عناوین

از جمله اصول بااهمیت در تدوین متون آموزشی حفظ رابطه علمی و منطقی میان بخش‌های مختلف کتاب و حفظ رابطه عناوین با یکدیگر است. برای این منظور، در هر مسئله و مبحثی که ذکر می‌شود، لازم است علاوه بر محتوای علمی و کاربردهای نظری و عملی به توجیه طرح و بحث آن توجه شود، به‌گونه‌ای که پیش از طرح سخن، ذهن مخاطب برای یادگیری آموزه‌ها و تعالیم موردبحث و اندیشه و تأمل در ابعاد آن آمادگی

لازم را به دست آورد و از چرایی ذکر هریک از مسائل آگاه شود. با نگاه اجمالی به مباحث کتاب، به خوبی پیداست که نویسند در مواردی که مسائل را طبق روال سایر کتاب‌های اصولی پیش برده و این قاعده را هم رعایت کرده است، در مواردی که با ابتکارات وی در چیش مباحث یا طرح مسائل جدید مواجه می‌شویم و این اصل مهم به خوبی رعایت نمی‌شود. برای نمونه، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. در صفحه ۲۱۲ مطلبی با عنوان «مباحث استلزام عقلی» مطرح شده و در توضیحات مربوط به آن آمده است: «گفته شد، دلیل عقل بر دو قسم است: مستقلات عقلی و استلزامات عقلی، درباره مستقلات عقلی به آن چه گفته شد، اکتفا می‌کنیم و به بحث استلزام عقلی می‌پردازیم (یعنی بحث از ملازمه بین حکم شرعی و حکم عقلی)». نکته مهم بی‌توجهی مؤلف به مفهوم‌شناسی استلزام و بیان چیستی آن است، زیرا استلزام معانی و مصادیق مختلفی دارد که تفاوت هریک از این موارد با یکدیگر ماهوی است و چشم‌پوشی از آن ممکن نیست؛ مانند تلازم علت و معلول با یکدیگر که با استلزام در وجود و تحقق تفاوت فراوانی با یکدیگر دارند. علاوه بر این، به رغم این تصریح و تأکید، در ادامه مباحثی را مطرح می‌کند که دست کم بر اساس روش‌های متعارف تناسب و ارتباطی با مسئله استلزام عقلی ندارند، از قبیل بحث درباره «قاعده استصلاح» که در پی مباحث عقلی در صفحه ۲۳۵ مطرح می‌شود و منظور از آن به تعبیر خود نویسنده بحث درباره ابتنا و عدم ابتنا احکام شرعی بر مصلحت است و همین‌طور، بحث درباره قاعده استحسان که در صفحه ۲۴۴ مطرح می‌کند، زیرا منظور از استلزام، در اصطلاح اهل لغت، «هم‌راه‌گرفتن» و «لازم‌داشتن» است (فراهِیدی ۱۴۱۰ ق: ج ۷؛ صاحب‌بن عباد ۱۴۱۴ ق: ج ۹، ۶۰؛ طریحی ۱۴۱۶ ق: ج ۶، ۱۶۲) و مراد از آن در آموزه‌های دانش اصول، چنان‌که صاحب‌نظران این عرصه بیان داشته‌اند، بر حسب موارد، ممکن است که استلزام علت نسبت به معلول باشد یا استلزام به معنای معیت وجودی (در بندی بی‌تا: ج ۲، ۱۲۶؛ شیرازی ۱۳۸۶ ش: ج ۳، ۲۰۳؛ قزوینی ۱۴۲۷ ق: ج ۳، ۷۴۷). گذشته از این تقسیم‌بندی، تلازم بین دو چیز ممکن است که به واسطه لزوم ذهنی یا لزوم خارجی باشد و در هر دو صورت ممکن است از مصادیق لزوم وجودی یا لزوم ماهوی باشد. مراد از استلزام در این مبحث را هریک از این موارد بدانیم برقراری ارتباط میان آن‌ها و مباحث یادشده امری مشکل است، مگر بر اساس تأویلات و توجیهاتی که جای بحث و جدل درباره آن‌ها کتاب‌های درسی و آموزشی نیست، چراکه رسالت این دسته از تألیفات ارائه بیان شیوا و گویا از مطالب بلامنازع برای جویندگان علم است؛

۲. گفتار هشتم کتاب، که از صفحه ۲۶۷ تا ۲۸۸ را در بر می‌گیرد، به «مباحث امارات» اختصاص یافته است و مطالبی درباره تعریف و اقسام اماره، تفاوت اصل و اماره، ادله حجیت ظنون، حجیت شهرت، حجیت ظواهر، و کیفیت حجیت اماره، و نیز برخی از مقدمات اساسی مباحث ادله و حجت‌های اصولی آورده می‌شود. باین‌که برطبق ضرورت لازم است تا در ابتدا بحث درباره مسائل مرتبط با مفهوم‌شناسی و تقسیمات اماره و تفاوت‌های آن با دیگر ادله و مستندات فقهی و جایگاه حجیت ظنون مطرح شود و در ادامه به بررسی درباره مصادیق حجیت ظنون از قبیل سنت و سایر ادله پرداخته شود، مؤلف در چپش مباحث کتاب بحث درباره سنت را در گفتار هفتم مطرح کرده و صفحه ۱۶۵ تا ۱۷۴ را به آن اختصاص داده و به نحوی بر مباحث مقدماتی مقدم داشته است؛

۳. تردیدی نیست که عقل به منزله یکی از مهم‌ترین منابع استنباط فقه اسلامی، به‌ویژه فقه امامیه، به‌شمار می‌رود و جایگاه آن پیوسته در دانش اصول، که اغلب مباحث آن با رویکرد عقلانی سامان می‌یابد، محفوظ است تا آن‌جا که براساس نظریه مشهور صاحب‌نظران از متأخران و معاصران، سخن درباره دلیل عقل براساس طبقه‌بندی ادله در مطلع بحث از ادله احکام قرار می‌گیرد (تبریزی ۱۳۶۹ ق: ۴؛ نراقی ۱۳۸۸ ش: ج ۱، ۴۳۴؛ میلانی ۱۴۲۸ ق: ج ۵، ۳۷؛ انصاری ۱۴۲۸ ق: ج ۱، ۲۹؛ حسینی شهرستانی بی‌تا: ۴۳۳؛ خوئی ۱۴۲۸ ق: ج ۲، ۱۳) و این رویه، با توجه به به‌مبنای علمی و منطقی آن، تا به امروز نیز در حوزه‌های مختلف و محافل علمی و دانشگاهی رعایت شده است، اما در کتاب مورد بحث به‌رغم تأکیدات نویسندگان بر عقلانیت و جایگاه یافته‌های عقلانی در تحصیل احکام فقهی و حقوقی، عقل به‌مثابه دلیل پنجم دانسته شده و آن پس از بحث درباره قیاس قرار داده شده است و این امر گذشته از این‌که تناسب یادشده را نادیده می‌گیرد، با اشکال منطقی دیگری مواجه است و باید گفت که چگونه ممکن است قیاس که به‌منزله دلیل پذیرفته‌نشده در اصول فقه شیعه به‌شمار می‌رود یا دست‌کم بنابه نظر ایشان دلیل محل اختلاف است (محمدی ۱۳۸۱ ش: ۲۰۲)، بر دلیل مسلمی چون عقل مقدم داشت و در عین حال بر استنباط عقلانی تأکید کرد؟

۴. در صفحه ۱۷۷، در ذیل مباحث مربوط به خبر واحد، بحثی با عنوان مقایسه «خبر و شهادت» گنجانده شده است که هیچ‌گونه تناسبی بین اطراف قضیه در این مقایسه ناتمام دیده نمی‌شود، زیرا مقایسه میان دو امر و بیان تفاوت‌های آن‌ها در صورتی ضرورت دارد که شبهه خلط بین آن‌ها باشد و حال آن‌که رابطه داشتن یا رابطه نداشتن خبر و شهادت مسبوق به چنین سابقه و اختلاف نظری نیست و همگان تفاوت آن‌ها را مسلم دانسته‌اند.

۳. انتقادات محتوایی

کتابی که به منزله منبع درسی دانش اصول فقه معرفی می‌شود، علاوه بر داشتن ویژگی‌های ضروری مانند کتاب‌های دیگر لازم است تا از اصول و تمایزات دیگر نیز برخوردار باشد؛ از جمله ویژگی‌های لازم کتب درسی می‌توان به این موارد اشاره داشت: مستند بودن، کاربردی بودن، مغایرت‌نداشتن با آموزه‌های مسلم امر استنباط، یکسان بودن استدلال‌ها، روش‌مندی پردازش اطلاعات، تطبیق با قوانین جاری براساس آخرین مصوبات و یافته‌های حقوقی و قانونی. به نظر می‌رسد که کتاب مورد بحث از این جهات محل بحث و تأمل است که مهم‌ترین آن‌ها به ترتیب بررسی می‌شود.

۱.۳ نیاز به استنادات بیش‌تر

بسیاری از مطالب مطرح شده بدون استناد به منابع معتبر و در چهارچوب قرائت و برداشت‌های مؤلف از یافته‌های دانش اصول فقه صورت می‌گیرد. اگرچه نویسنده محقق در موارد فراوانی برداشت کاملاً درست و ارزش‌مندی از منابع دارند، در برخی مباحث نقل قول‌ها و تعاریف استناد لازم را ندارد؛ از قبیل صفحه ۴۰ درباره تقسیم حقیقت و مجاز، صفحه ۶۶ معنای نهی، صفحه ۷۷ تفسیر دلالت اشاره، صفحه ۱۴۷ ادامه مبحث قرآن و چگونگی نزول آن، صفحه ۱۴۸ سوره‌های مکی و مدنی، صفحه ۱۵۱ کاتبان وحی، صفحه ۱۶۲ تخصیص و تقیید قرآن به خبر واحد، صفحه ۱۷۵ مواقع اعتبار شروط خبر واحد، صفحه ۱۷۷ مقایسه خبر و شهادت، صفحه ۲۱۳ مقایسه دلیل عقلی با بنای عقلا و عرف و عادت، صفحه ۲۳۰ اذن و اقسام آن که از مباحث مهم این کتاب به‌شمار می‌آیند.

در مواردی، به‌رغم آن‌که برای مباحث مطرح شده منبعی ارائه شده، اما این استنادات برای مطالب مطرح شده متناسب و کافی نیست، برای مثال در بحث ادله احکام این معنا به‌خوبی محسوس است، در تبیین سنت به‌مثابه دلیل دوم، در ابتدا تعریف سنت را آورده و منبع این تعریف را فقط کتاب *قوانین الاصول* (میرزای قمی ۱۳۷۸ ق: ۴۰۹، ۴۹۵) معرفی می‌کند، در حالی که این تعریف به‌رغم اعتبار منبعی چون *قوانین الاصول* به دفعات از سوی عالمان متأخر از ایشان به‌نحو کامل‌تری بیان شده است. گذشته از این، در مبحث بعدی صفحه ۱۶۸ با عنوان «نقش اثباتی سنت»، تنها منبعی که به آن استناد می‌شود، کتاب *الفقه الاسلامی فی توبه الجدید است* (الزرقاء ۱۹۶۷ م: ج ۱، ۷۵). این اثر علاوه بر غیرمعروف بودن، دست‌کم برای مخاطبان ایرانی، به‌لحاظ مرتبه علمی و ارزش استنادی

به مراتب پس از آثار عالمان اصولی به نام و مشهور است. بنابراین، اولویت با منابع دست‌اول و معتبری است که در این زمینه از نوآوره‌های فراوان برخوردارند (از قبیل آشتیانی بی‌تا: ۱۵؛ کلباسی ۱۳۱۷ ق: ۳۲۱؛ تبریزی ۱۳۶۹ ق: ۱۲۲؛ سبحانی ۱۴۲۴ ق: ج ۳، ۲۰۷؛ حیدری ۱۴۱۲ ق: ۱۹۴؛ حلی ۱۴۳۲ ق: ج ۶، ۳۹۳).

چنان‌که مواردی، از قبیل بیان تعداد ادله استنباط احکام، ضمن صفحه ۱۴۵ از این عبارت استفاده می‌شود: «تعبیر علمای اصول در تعداد ادله مختلف است؛ اکثر اصولیین آن را چهارتا دانسته‌اند» و مستند قول اکثر را در پانوشت فقط کتاب *الموافقات* شاطبی (شاطبی ۱۴۲۱ ق: ج ۳، ۵) قرار می‌دهد و حال آن‌که این نظریه امری مورد قبول به‌نزد مشهور عالمان شیعه است.

۲.۳ کاربرد نبودن برخی مباحث مطرح شده

تردیدی نیست که برخی از مباحث مطرح شده در این کتاب در زمره مهم‌ترین مسائل دانش اصول در حوزه استنباط‌اند و ارزش و جایگاه آن‌ها برای اهل فن پوشیده نیست و نزد صاحب‌نظران عرصه استنباطات فقهی و حقوقی کاربردهای فراوان دارند، اما طرح برخی از این مباحث ارتباط چندانی با حوزه استنباط ندارد. برای مثال، در صفحه ۱۴۶ به بعد مباحث مطرح شده فقط علوم قرآنی و کلامی‌اند و از جمله سرفصل‌های دانش اصول به‌شمار نمی‌آیند؛ مباحثی چون «قرآن و چگونگی نزول آن» در صفحه ۱۴۶، «اسباب نزول وحی» در صفحه ۱۴۷، «سوره‌های مکی و مدنی» در صفحه ۱۴۸، «تفاوت سوره‌های مکی و مدنی»، «کاتبان وحی یا دبیران پیامبر (ص)»، «جمع‌آوری قرآن» «عقیده شیعه در جمع‌آوری قرآن»، «مصحف عثمان»، «اعراب قرآن»، و «ترتیب آیات و سوره‌های قرآن» در امتداد همین مباحث از جمله مسائل و موضوعات مورد بحث در دانش علوم قرآن هستند که درباره هر یک از آن‌ها بحث‌های طولانی و مفید و دامنه‌داری مطرح است. اگر بخواهیم این مباحث را به اندک مناسبتی و به صورت ناقص آن هم در دل دانش اصول مطرح کنیم، دست‌کم با سه اشکال اساسی مواجه خواهیم بود؛ نخست آن‌که موجبات تداخل در مسائل علوم را فراهم آورده‌ایم و حال آن‌که بر اساس یک قانون عمومی حاکم بر عرصه تدوین کتب درسی همان‌گونه که اهل فن و صاحبان خرد و اندیشه گفته‌اند، حفظ حدود علوم و رعایت قواعد نقل مسئله از علمی به علم دیگر لازم است. ابن سینا در تبیین رابطه مسائل و مبادی علوم با یکدیگر می‌نویسد:

هرکدام از علوم و صناعات مبادی، موضوعات، و مسائل خاص خود را دارند و مراد از مبادی مقدماتی است که برهان و دلیل نسبت به آنها در دانش موردبحث مطرح نمی‌گردد و این امر یا به واسطه وضوح و روشنی این مبادی است یا از سر جلالیت شأن و جایگاه برتر آنها، امری که مستلزم آن است تا برهان بر آنها در دانش مافوق اقامه گردد یا این که چون شأن این امور پایین‌تر از علم موردبحث است در دانش پایین مرتبه محل بحث قرار می‌گیرند (ابن سینا ۱۴۰۴: ۱۵۵).

درباره مباحث قرآنی با توجه به جلالیت شأن آنها لازم است که در دانشی برتر سخن به میان آورده شود و دوم آن که خلط مسائل علوم و درهم ریختن حدود و ثغور تعریف شده آنها از موجبات سردرگمی مخاطبان در فهم مطالب علوم است. سوم آن که دانش اصول درپی تعریف، تعیین، و تمهید قواعد مسلم و متقن استنباط است تا اهل استنباط با بهره‌گیری از این قواعد حکم و قانون شرعی را به دست آورند، بدیهی است که وارد کردن هر مطلب دیگری که ارتباط مستقیم با این امر ندارد یا ضرورت چندانی در بیان آن دیده نمی‌شود، دانشجویان و اهل نظر را از مقاصد اصلی این علم دور می‌کند.

برخی مباحث و ادله مطرح شده خارج از محدود استنباطات معمول در حوزه فقه و حقوق و قوانین جاری ایران بوده و اصولاً قانون‌گذار در وضع قوانین و مقرراتی که قرار است دانشجویان با استفاده از این کتاب به تجزیه و تحلیل آنها پردازند و نیز در فهم و تفسیر آنها از این اثر بهره‌گیرند مورداستناد وی نبوده‌اند. از میان این دست ادله و مبانی مطرح شده می‌توان به قیاس، استحسان اشاره کرد که مؤلف آنها را در عداد ادله استنباط بحث و بررسی کرده است. مطرح کردن مباحث و قواعد اختلافی بین مذاهب مختلف و طرح بحث درباره آنها به منزله متن درسی را نمی‌توان با دلایل علمی و منطقی توجیه و تقریب کرد. برای مثال، مؤلف در بحث درباره ادله استنباط، در صفحه ۱۹۳، دلیل چهارم را «قیاس» بیان کرده و بحثی طولانی و درعین حال غیرکاربردی و غیرضروری در این زمینه مطرح می‌کند و در حدود ده صفحه درباره آن سخن می‌راند و معلوم نیست که کدام دانشجوی نوآموزی مخاطب این دست مباحث است. البته، در این زمینه تفصیل دیگری نیز مطرح است که در ادامه به آن پرداخته شده است.

علاوه بر این، کوشش نویسنده بر آن بوده است تا یافته‌های اصولی را با آموزه‌های حقوقی انطباق دهد و آنها را تجزیه و تحلیل کند، چنان که خود در توجیه تدوین و بیان ضرورت تألیف می‌نویسد:

در هر مورد با آوردن مثال‌های حقوقی که برای دانشجوی حقوق قابل فهم و درک است مطالب فهمانده شود. این کاری است که تاکنون نشده است با این‌که به نظر می‌رسد کاری لازم بوده و هست، زیرا اصولی که در دانشکده حقوق تدریس می‌شود به منظور استفاده از آن در حقوق است (محمدی ۱۳۸۱: ۵).

گذشته از التفات نکردن به این ضرورت در اغلب مباحث کتاب، مثال‌های حقوقی ایشان در زمینه‌های گوناگون متناسب با یافته‌های علمی و تغییرات اعمال شده در قوانین بازنگری شده نیست. البته، این کاری است که اگر مؤلف در قید حیات بود، شاید به آن مبادرت می‌کرد.

۳.۳ ناهم‌گونی استدلال‌ها

دانش اصول و مباحث آن عرصه‌ای برای استدلال و اقامه دلیل بر اثبات و تجزیه و تحلیل نظریه‌ها و قواعد استنباط است. از این رو، اتخاذ روش و سبک تعریف شده و علمی معطوف به منطق تحلیل معین و منطبق با ادبیات تدوین در این علم در استفاده از استدلال‌ها و استنادها امری اجتناب‌ناپذیر است؛ امری که در اثر موردنظر در موارد اساسی و مباحث مهم نادیده انگاشته شده است. برای مثال، در مواردی به نقل نظریات براساس برداشت‌های خود نگارنده بدون توجه به مبانی آن‌ها اکتفا شده است؛ از قبیل بحث درباره عقایدی که در زمینه واجب معلق است، در صفحه ۶۱ فقط به نقل قول‌ها و طرح نظریه‌ها بسنده می‌شود، چنان‌که نوشته است: «بعضی این نوع واجب را قبول کرده‌اند، مانند صاحب فصول که ظاهراً خود مبتکر این عنوان و بحث است، و صاحب کفایه و برخی آن را انکار کرده‌اند»، اما با همه تفاوت نظرها به استدلالی اشاره نمی‌شود و در صفحه ۱۶۳ در شماره ۱۵۶ این سؤال مطرح می‌شود که «آیا دلیل عقلی می‌تواند قرآن را تخصیص بزند». در پاسخ به این پرسش مهم فقط دو نقل قول را در حد پنج سطر می‌آورد، بدون این‌که به استدلالی اشاره داشته باشد. اگرچه در همین مبحث و با فاصله اندک ذیل عنوان ۱۵۷، یعنی «تخصیص قرآن با قیاس»، با تفصیل متفاوتی استدلال غزالی از کتاب *المستصفی* (غزالی ۱۳۹۰: ج ۲، ۱۳) را نقل می‌کند و لبّ سخن وی در این باره را «چون قیاس نیز بر فرض حجیت دلیلی است در شمار سایر ادله ما از جمله قرآن. باید دید دلالت کدام یک (عام قرآنی یا خاص قیاسی) قوی‌تر است. در صورتی که دلالت قیاس قوی‌تر باشد، می‌تواند عموم قرآن را تخصیص دهد»، مطرح می‌کند، اما به رغم تفاوت فقیهان و اصولیان مخالف حجیت قیاس به ادله وی در

پاسخ به این نظریه نمی‌پردازد. این سبک نگارنده در حذف بسیاری از استدلال‌ها و تحلیل‌ها، کم‌رنگ بیان کردن آن‌ها، و بی‌اعتنایی به دیدگاه‌های صاحب‌نظران مباحث بنیادین اصولی در سراسر کتاب مشهود است، اما در مقابل به استدلال‌ها و ادله‌ای همت گمارده می‌شود که به‌رغم امکان تلخیص و بیان اجمالی و غیرممل آن‌ها برای مبتدیان چنان با طول و تفصیل وارد بحث و جدل می‌شود که تحمل آن از حوصله خواننده کتاب آموزشی در حد کارشناسی رشته‌های حقوقی بیرون است، از قبیل بحث درباره «اذن در لوازم شیئی و تفاوت آن با مبحث مقدمه واجب» در صفحه ۲۲۹ و بحث درباره «استحسان قیاسی» ضمن صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۵.

۴.۳ چشم‌پوشی از آموزه‌های اساسی

در مواردی نظم مباحث به‌گونه‌ای سامان داده شده است که در عمل نویسنده را وادار می‌کند تا از مباحث مهم فراوانی چشم‌پوشی کند یا آن‌ها را در غیرمحل خود به‌صورت ضعیف‌تری مطرح کند؛ برای نمونه، در بحث دلیل عقل روش تحلیل درباره دلیل عقل و کیفیت استفاده از منابع این مبحث باعث شده تا آن‌گونه که لازم است، فایده‌ای از آن حاصل نشود، زیرا براساس نظر مشهور عالمان و اندیشمندان دانش اصول، دلیل عقل در جاهای مختلفی از دانش اصول مورد بحث قرار می‌گیرد که از میان آن‌ها سخن از عقل در دو جا از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ یکی در مبحث لوازم عقلی احکام و قوانین که از آن چنین تعبیر می‌کنند: «و هی ما تبحت عن لوازم الأحکام فی أنفسها و لو لم تکن تلك الأحکام مدلولة للفظ، کالبحث عن الملازمة بین حکم العقل و حکم الشرع، و کالبحث عن استلزام وجوب الشیء لوجوب مقدمته» (المظفر ۱۳۷۵: ج ۱، ۲۲). منظور از این نوع بحث عقلی بحث از لوازم احکام است، اگرچه حکم به‌دست‌آمده از این ملازمه عقلی مدلول لفظ نباشد، مانند بحث از تلازم بین حکم عقل و حکم شرع و تلازم بین واجب و وجوب و مقدمه آن. دیگر استلزامات از قبیل تلازم بین امر به شیء و نهی از ضد آن و بحث دیگری که مهم و کاربردی درباره عقل است بحث درباره جایگاه علم و قطع در استنباط و کشف حکم شرعی و قانونی است که با توجه به دلالت این نوع یافته عقلی این مطلب در مباحث حجت و باعنوان «وجوب متابعت قطع» مطرح می‌شود؛ امری که درباره آن گفته‌اند: «لا إشکال فی وجوب متابعة القطع و العمل علیه ما دام موجوداً؛ لأنه بنفسه طریق إلى الواقع، و لیس طریقته قابلة لجعل الشارع إثباتاً أو نفی» (شیخ انصاری ۱۴۲۸ ق: ج ۱، ۲۹؛ نجم‌آبادی ۱۳۸۰ ش:

ج ۲، ۱۹؛ آخوند خراسانی ۱۴۰۹ ق: ۳۷۰؛ حکیم ۱۴۰۸ ق: ج ۲، ۷؛ بروجردی ۱۴۰۹ ق: ۱۷). آنچه در این مبحث مطرح می‌شود، بررسی درباره دستاورد و محصول عقل و ارزش استنباطی آن است که از آن به مبحث قطع تعبیر می‌شود. فارق میان این دو مبحث از این جهت است که بحث نخست و مباحث مشابه آن درزمره مباحث صغروی اصولی‌اند؛ به این معنا که اگر درباره آن‌ها تحلیلی می‌شود از این جهت است که عقل می‌تواند چنین حکمی داشته باشد و به تعبیر شیخ مظفر، چنین است:

از جمله ادله شرعی احکام نزد عالمان اصولی عقل است. سخن پیرامون وجه حجیت عقل در مباحث حجت مطرح می‌گردد، اما آنچه در مباحث الفاظ درباره آن سخن گفته می‌شود، بحث پیرامون مصادیق احکام عقل است که دلیل بر حکم شرعی است و این بحث نظیر سایر مباحث پیرامون الفاظ و اصالة الظهور است که حجیت آن‌ها در مبحث حجت مورد بررسی قرار می‌گیرد (المظفر ۱۳۷۵ ش: ج ۱، ۲۰۵).

این تفکیک بین این دو مرحله بحث درباره دلیل عقل براساس فرایندی علمی و منطقی در تنظیم مباحث دانش اصول صورت می‌پذیرد و در ذیل هر یک مباحث مفید و مستدل مطرح می‌شود، اما در کتاب مدنظر مطالب مطرح شده درباره دلیل عقل فقط متمرکز در مرحله اول و صغریات است و از مباحث این مرحله که بحثی صغروی است تعبیر به دلیل عقل می‌شود و با بسنده کردن به همین مرتبه مسائل مربوط به استلزامات عقلی مانند بحث از رابطه استلزامی بین واجب و مقدمه آن و بحث از رابطه میان اذن در شیئی و اذن در لوازم آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از آن‌جاکه طرح مبحث عقل براساس نظام مسائل دانش اصول صورت نگرفته، به‌رغم این‌که از عقل تعبیر به دلیل شده است، بسیاری از مباحث قابل بررسی در ذیل این مبحث با توجه به تناسب نداشتن مستقیم آن‌ها با مصادیق مبحث استلزام مورد توجه مؤلف قرار نگرفته است. حال آن‌که کاربرد این دسته از مطالب در حقوق موضوعه ایران به قطع بیش از سایر مطالب مطرح شده در کتاب است؛ مباحثی از قبیل تجرّی، که کاربردهای فراوانی در تجزیه و تحلیل جرایم عقیم، محال، و ناتمام دارد؛ مبحث اعتبار علم و شرایط آن در استنباط و تشخیص موضوعات و مصادیق احکام و قوانین؛ مبحث تقسیمات علم و قطع و مبحث اعتبار علم اجمالی که کارایی آن در تشخیص موارد اشتباه در حوزه حقوق مدنی و کیفری بر احدی پوشیده نیست. باین‌وصف، می‌توان گفت هیچ‌گونه رویکردی جدی به جایگاه و اهمیت عقل و قطع شکل نگرفته است.

۵.۳ جزم‌انگاری قاعده‌های موضوع تأمل

۱. بی‌تردید، عرصه دانش علوم انسانی، به‌ویژه علمی که با مسائل استنباطی و حقوقی سروکار دارد، عرصه فکر و تأمل، چالش‌ها، بحث، و نظرهای فراوان است. اگر در این حوزه با برخی قواعد و ضوابط مسلم و پذیرفته‌شده نزد همگان مواجهیم، قواعد و اصول مورد اختلاف فراوانی هم داریم که به‌صورت مسئله‌ای علمی مورد بحث قرار می‌گیرند؛ از جمله آموزه‌های مورد اختلاف بین عالمان این حوزه، که فقط به‌مثابه یک مسئله علمی بر آن تأمل می‌شود و نقض‌های بسیاری بر آن وارد می‌شود، استفاده از قیاس غیرمنصوص العله در امر استنباط و استخراج حکم شرعی و قانونی است. با توجه به مشابهت با موارد منصوص، در این کتاب بحث جامع و شایسته‌ای در این زمینه صورت گرفته و صفحات ۱۹۳ تا ۲۰۶ کتاب را به خود اختصاص داده و مباحثی درباره تعریف قیاس، عناصر قیاس، شرایط قیاس، قیاس منطقی و تفاوت‌های آن با قیاس اصولی و فقهی، اقسام قیاس و تنقیح مناط قطعی آمده است که تمام براساس استناد نویسنده به برخی منابع سامان یافته است (محمدی ۱۳۸۱: ۲۰۳). برخی از مواردی را که نویسنده به آن‌ها استناد کرده و آن‌ها را با جزم و اتقان بلامنزاع مطرح کرده، نزد صاحب‌نظران مورد بحث و اختلاف نظر علمی است؛ مثلاً در صفحه ۲۰۶ ضمن مطلب شماره ۱۹۵ با عنوان «قیاس در حقوق ایران» آمده است:

هیچ متن قانونی دیده نشده که قیاس را مجاز یا ممنوع اعلام کرده باشد و چون منع نشده، اصولاً باید آن را جایز دانست. لکن باید توجه داشت که در حقوق جزا قیاس به‌زیان متهم به‌کار نمی‌رود، زیرا اصل قانونی بودن جرم و مجازات مانع تفسیر موسع قوانین جزایی و موجب تفسیر مضیق است، لذا جایز نیست. در شرع نیز چنین است، ولی در سایر رشته‌های حقوقی چون دلیلی بر منع آن وجود ندارد، می‌توان آن را، به‌جز در مواردی مانند ارث، که بیش‌تر مقررات آن امری است، مجاز دانست و این مطلب از مطالعه کتب حقوقی جدید به‌خوبی پیداست.

در این سخن، جای بحث فراوان است. در این جا، به چند پاسخ در این باره اکتفا می‌شود؛ نخست این که گفته‌اند: «هیچ متن قانونی دیده نشده که قیاس را مجاز یا ممنوع اعلام کرده باشد و چون منع نشده، اصولاً باید آن را جایز دانست». همان‌گونه که وی در صفحه ۱۴۵ ضمن مطلب شماره ۱۳۹ با عنوان «تعداد ادله استنباط احکام» بیان کرده، اکثر اصولیین (بلکه متقدمان و متأخران) تعداد ادله را چهار دلیل کتاب، سنت، عقل، و اجماع دانسته‌اند (طباطبایی ۱۲۹۶ ق: ۶۰۲؛ کاشف الغطاء ۱۳۸۱ ق: ج ۱، ۱۶۲؛ خوئی ۱۳۰۰ ش: ج ۱، ۲۰؛

حائری ۱۴۲۴ ق: ج ۱، ۱۵؛ مکی ۱۳۹۱ ق: ۴۹؛ امام خمینی ۱۳۷۶ ش: ج ۱، ۵۴؛ حکیم ۱۴۱۸: ۳۱۷؛ شهید صدر ۱۴۱۷ ق: ج ۱، ۱۱۳). هیچ فقیه اصولی یا حقوق‌دانی متن قانونی را از منابع استنباط نمی‌داند، بلکه همگان آن را به منزله حاصل و دستاورد استنباط و اجتهاد می‌شناسند، نه این که آن را یکی از ادله استنباط بدانند و براساس آن مشروعیت یا عدم مشروعیت استفاده از قیاس را به اثبات برسانند. دوم این که نوشته است: «در شرع نیز چنین است»، بهتر بود اگر در این زمینه منبع و سندی داشتند ارائه می‌کردند. سوم، نوشته است: «به جز در مواردی مانند ارث که بیش تر مقررات آن امری است، عمل به قیاس مجاز است»، تخصیص عدم جواز عمل به قیاس به موارد قوانین غیر امری تابع هیچ ضابطه و قاعده‌ای نیست و از بررسی منابع فقهی و اصولی چنین مبنایی قابل اصطیاد نیست؛

۲. در صفحه ۲۳۸ بحثی با عنوان «ارزش استصلاح در مذاهب مختلف اسلامی» نوشته شده و ذیل آن آمده است: «ظاهری‌ها و شیعیان معتقدند به بطلان قاعده استصلاح و به کاربردن آن را در استنباط احکام حرام می‌دانند». این مطلب در حد ذات خود ادعای کاملاً درستی است، چنان که برخی اهل نظر گفته‌اند:

دلیل عقل به‌عنوان یکی از مصادر تشریح و ادله احکام به یکی از سه نحو قابل تصور است؛ یک، استقلال و عدم استقلال عقل در درک حسن و قبح... دوم، ادراک مصالح و مفاسد افعال، و علم فقیه به مصالح و مفاسد از ناحیه مصادر تشریح... سوم، تنقیح مناطات و ملاکات احکام از طریق محاسبه به سبب و تقسیم و کشف علت و مناط از این طریق... اما آنچه محل بحث و نظر میان عالمان اخباری و اصولی است، فقط معنای اول و اعتبار آن است، اما معنای دوم و سوم، در زمره معتقدات اصحاب ما نیستند و تنها افراد شاذ و اندکی به آن‌ها توجه نموده‌اند (سبحانی ۱۳۸۸ ش: ج ۲، ۳۰).

آن دسته اندک نیز کسانی‌اند که قطعیات مصالح را مورد توجه و اعتنا قرار داده‌اند، همان گونه که سید محمد تقی حکیم در کتاب *الاصول العامه فی الفقه المقارن* می‌نویسد:

تعاریف استصلاح یا مصالح مرسله مختلف و گوناگون است، از برخی از آن‌ها استفاده می‌گردد که مراد مصالح برگرفته و استفاده شده از نصوص و قواعد عمومی است و مقتضای این نوع تعاریف این است که استصلاح را ملحق به سنت بدانیم، اما تعریف دیگر این است که استصلاح را ملحق به عقل بدانیم. آنچه بایسته توجه است این که ارزش و حجیت استصلاح به اختلاف این دو ادراک (و دو منشأ مختلف) متفاوت است... و این امری روشن است که شیعه مصالح مرسله‌ای را حجت می‌داند که به‌طور جزم و قطع برای عقل واضح و روشن باشد (حکیم ۱۴۱۸ ق: ۹).

درمقابل آنچه مدنظر طرفداران نظریه مصالح مرسله و استصلاح از اهل سنت است، فقط مصالح قطعی نیست. توضیح این که در میان فقیهان و اصولیان اهل سنت به طور کلی دو نظریه درباره اعتبار و عدم اعتبار استصلاح مطرح است؛ نظریه ای که مصالح مرسله را منوط به داشتن سه شرط ضرورت، قطعیت، و کلیت حجت می داند و برخی مانند غزالی (غزالی ۱۳۹۰ ش: ج ۱، ۲۸۴) این نظریه را برگزیده اند، اما اغلب فقهای منتخب نویسنده تحلیل دیگری از این مقوله ارائه می دهند، چنان که مؤلف کتاب ضمن صفحه ۲۴۰ در توضیح این نظریه آورده است: «مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابن تیمیه، ابن قیم الجوزیه، از مشاهیر فقهای سنی هستند که به حجیت این قاعده به صورت کلی و عام معتقدند». مؤلف در ادامه به ادله طرفداران حجیت مطلق استصلاح پرداخته و دفاع ایشان از این نظریه و اشکال مطرح شده را، بدون این که به نقد و پاسخ مخالفان اشاره ای کند، خاتمه ای بر تفسیر این نظریه قرار می دهد. و از نقدها و پاسخ های اصولیان و فقیهان در این زمینه سخنی به میان نمی آورد.

۴. نتیجه گیری

۱. چپش مباحث و مطالب کتاب مبانی استنباط حقوق اسلامی در مواردی دقت علمی ندارد، به گونه ای که علاوه بر رعایت نشدن ارتباط منطقی آنها با یکدیگر کوشش نویسنده برای دستیابی به سبک جدیدی از تدوین متن آموزشی کارآمد و منظم ناکام مانده است. روش درپیش گرفته شده در تنظیم مباحث از جمله سبک هایی است که از یک سبک های تازه یافت را نادیده گرفته است و از دیگر سو، موجب شده مخاطبان کتاب از دستاوردهای استنباطی بسیاری از صاحب نظران و تجربه های اهل تحقیق در امر استنباط بی خبر بمانند؛

۲. برخی از مطالب بدون استناد به منابع معتبر و در چهارچوب قرائت و برداشت های مؤلف از یافته های دانش اصول فقه آورده می شود، اگرچه نویسنده محقق در موارد فراوانی برداشت کاملاً درستی از منابع دارد، در برخی مباحث نقل قول ها و تعاریف استناد لازم را ندارد؛

۳. به رغم استدلال های فقیهان و اصولیان مخالف حجیت، آموزه هایی چون قیاس و استحسان به استدلال های متقن عالمان اصولی در پاسخ از این نظریه ها توجه جدی نکرده اند. این سبک نگارنده در حذف بسیاری از استدلال ها و تحلیل ها و به کار بستن دیدگاه های صاحب نظران مباحث بنیادین اصولی در سراسر اثر مشاهده می شود، اما درمقابل به استدلال ها و ادله ای همت گمارده می شود که به رغم امکان تلخیص و بیان اجمالی آنها

برای مبتدیان و نوآموزان، چنان با طول و تفصیل وارد بحث و جدل می‌شود که تحمل آن از حوصله مخاطب یک کتاب آموزشی در حد کارشناسی رشته‌های حقوقی بیرون است؛
۴. در مقاطع مختلف مباحث به گونه‌ای سامان داده شده است که در عمل نویسنده را وادار کرده است تا از مباحث مهم و اساسی فراوانی چشم‌پوشی کند یا آن‌ها را در غیرمحل خود به صورت ضعیف‌تری بیاورد. برای نمونه، در بحث درباره دلیل عقل، روش بحث درباره دلیل عقل و کیفیت استفاده از منابع این مبحث باعث شده تا آن‌گونه که لازم است، فایده‌ای از آن حاصل نشود، زیرا براساس نظر مشهور عالمان و اندیشمندان دانش اصول، دلیل عقل در جاهای مختلفی از دانش اصول مورد بحث قرار می‌گیرد که از این میان، سخن از دلیل عقل به منزله یک قانون کلی و کبروی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ جنبه‌ای از این دلیل که در کتاب به آن توجه جدی نشده است.

کتاب‌نامه

- ابن سینا، شیخ‌الرئیس (۱۴۰۴ق)، *الشفاء (المنطق)*، قم: کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی.
ابن‌یحیی، زکریابن محمد (بی‌تا)، *غایة الاصول فی شرح لب الاصول*، مصر: دارالکتب العربیة الکبری.
اصفهان‌ی، محمدحسین (۱۴۱۶ق)، *بحوث فی الاصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۶ش)، *جواهر الاصول*، تقریرات محمدحسن مرتضوی لنگرودی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
امامی، سیدحسین (۱۳۴۰ش)، *حقوق مدنی*، تهران: کتاب‌فروشی اسلامی.
انصاری، مرتضی‌بن محمدامین (۱۴۲۸ق)، *فوائد الاصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن حسین (۱۴۰۹ق)، *کفایة الاصول*، قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام.
آشتیانی، محمدحسن‌بن جعفر (۱۳۸۸ش)، *بحر الفوائد فی شرح الفرائد*، قم: منشورات ذوی‌القربی.
آشتیانی، محمود (بی‌تا)، *الحاشیة علی درر الفوائد*، قم: مؤلف.
بروجردی، حسین (۱۴۱۹ق)، *الحجة فی الفقه*، تقریرات مهدی حائری یزدی، اصفهان: مؤسسه الرساله.
تبریزی، موسی‌بن جعفر (۱۳۶۹ق)، *أوثق الوسائل فی شرح الرسائل*، قم: کتبی نجفی.
جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۵ش)، *دانش‌نامه حقوقی*، تهران: امیرکبیر.
جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۵ش)، *مقدمه عمومی علم حقوق*، تهران: گنج‌دانش.
حائری، مرتضی (۱۴۲۴ق)، *مبانی الاحکام فی اصول شرائع الاسلام*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
حسینی شهرستانی، محمدحسین (بی‌تا)، *غایة المسؤول فی علم الاصول*، قم: آل‌البتیت.
حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸ق)، *تحقیق الاصول*، قم: الحقائق.

- حکیم، محسن (۱۴۰۸ ق)، *حقائق الاصول*، قم: کتاب فروشی بصیرتی.
- حکیم، محمدتقی بن محمدسعید (۱۴۱۸ ق)، *الاصول العامة فی الفقه المقارن*، قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- حلی، حسین (۱۴۳۲ ق)، *اصول الفقه*، قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصة.
- حیدری، علی نقی (۱۴۱۲ ق)، *اصول الاستنباط*، قم: لجنة ادارة الحوزة العلمية.
- خضری بیگ (۱۹۶۹ م)، *اصول الفقه*، مصر: المکتبه التجارية الكبرى.
- خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۰۰ ش)، *مصابیح الاصول*، تقریرات علاءالدین بحر العلوم، تهران: مرکز نشر الكتاب.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۸ ق)، *غایة المأمول*، تقریرات محمدتقی جواهری، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- دریندی، آقابن عابد (بی تا)، *خزائن الاحکام*، قم: بی نا.
- الزرقاء، مصطفی احمد (۱۹۶۷ م)، *الفقه الاسلامی فی ثوبه الجدید*، دمشق: دار الفكر.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۸ ش)، *الوسیط فی اصول الفقه*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ ق)، *ارشاد العقول الی مباحث الاصول*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شاطبی، موسی بن محمد (۱۴۲۱ ق)، *الموافقات*، مصر: دارابن عفان.
- شایگان، سیدعلی (۱۳۷۵ ش)، *حقوق مدنی*، قم: طه.
- شهیدصدر، محمدباقر (۱۴۱۷ ق)، *بحوث فی علم الاصول* تقریرات حسن عبد الساتر، بیروت: الدار الاسلامیه.
- شیرازی، احمد (۱۳۸۶ ش)، *تعلیقات الفصول فی الاصول*، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ ق)، *المحیط فی اللغة*، بیروت: عالم الكتاب.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۲۵ ق)، *دروس فی علم الاصول*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبایی المجاهد، محمدبن علی (۱۲۹۶ ق)، *مفاتیح الاصول*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ ق)، *مجمع البحرین*، تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
- غزالی، محمدبن محمد (۱۳۹۰ ش)، *المستصفی من علم الاصول*، تهران: احسان.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، *کتاب العین*، قم: هجرت.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲ ش)، *حقوق مدنی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۴ ش)، *فلسفه حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاشف الغطاء، علی (۱۳۸۱ ق)، *النور الساطع فی الفقه النافع*، نجف اشرف: مطبعة الآداب.
- کلباسی، محمدبن محمدابراهیم (۱۳۱۷ ق)، *رسالة فی حجیة الظن*، بی جا: بی نا.
- محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۳)، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
- المظفر، محمدرضا (۱۳۷۵ ش)، *اصول الفقه*، قم: اسماعیلیان.
- مکی عاملی، حسین یوسف (۱۳۹۱ ق)، *قواعد استنباط الاحکام*، قم: مؤلف.

۱۸۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هجدهم، شماره پنجم، مرداد ۱۳۹۷

موسوی قزوینی، علی (۱۴۲۷ ق)، *تعلیقه علی معالم الاصول*، قم: اسلامی.
میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۳۷۸ ق)، *قوانین الاصول*، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
نجم‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰ ش)، *الاصول*، قم: مؤسسه آیه‌الله العظمی البروجردی، نشر معالم اهل البيت.
نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر (۱۳۸۸ ش)، *انیس المجتهدین فی علم الاصول*، قم: بوستان کتاب.